

پیش‌خواران

«تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی ^(و)» در آیینۀ یک پژوهش

وقایع سده اخیر به روایت سلسله جنبان انقلاب

■ **سمانه صادقی**

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از نام آن هویداست، به بازخوانی «تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی» پرداخته است.

این مجموعه از سوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی تدوین شده و انتشارات عروج آن را روانه بازار کتاب کرده است. پرتال امام‌خمینی در بازنمایی محتوای این پژوهش به نکات ذیل اشعار برده است: «کتاب تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام‌خمینی، دفتر بیستم از آثار موضوعی تبیان‌هاست که از سوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی استخراج و تنظیم شده و در مؤسسه چاپ و نشر عروج به چاپ رسیده است. در این اثر، دیدگاه‌های امام‌خمینی در مورد رویدادهای تاریخ معاصر ایران از قاجار تا انقلاب اسلامی در چهار بخش و چندین فصل بدین شرح گردآوری شده است: بخش یکم، قاجاریه تا انقلاب شامل استعمار در ایران، ماهیت حکومت قاجار، قیام علیه استعمار و استبداد و نهضت مشروطیت. بخش دوم، دوره رضاخان، شامل روی کار آمدن رضاخان، ویژگی‌های حکومت رضاخان، سیاست مذهبی رضاخان، سیاست فرهنگی رضاخان و...بخش سوم، شامل حوادث مهم و جنبه‌هایی از دوران حکومت محمدرضا شاه. در تنظیم قطعات منتخب هر یک از فصول و عنوان‌های فرعی، ترتیب و توالی تاریخی صدور آنها از طرف امام ملاک عمل بوده است نه توالی منطقی مطالب. مشخصات کامل مآخذ، براساس شماره مسلسل مندرج در پایان هر فیش در انتهای کتاب آورده شده است...»

در بخشی از دیباچه «تاریخ معاصر ایران از دیدگاه



۱۳۵۸.ق‌م

امام خمینی» چنین می‌خوانیم: «بدون شک هر انقلاب اجتماعی، با تکیه بر عوامل و دلایل مختلفی به ثمر می‌نشیند که از آن میان، دلایل و شرایط تاریخی، جایگاه و اهمیت ویژه‌ای در ایجاد و فرجام آن دارد. انقلاب‌های معاصر جهان، عموماً بر بستر و رویکرد تاریخی به تلاش و تکاپو برخاسته و در شرایط مقتضی از حیث سیاسی، اقتصادی و باورهای اعتقادی، به منصفه ظهور رسیده‌اند. انقلاب‌اسلامی ایران به رهبری امام‌خمینی در شرایطی طلوع کر که جامعه سیاسی ایران با عبور از گذرگاه‌های حساس تاریخی و آکنده از تجربیات و مبارزات سیاسی، رهبری جدید و توانمندی را انتظار می‌کشید. پذیرش این رهبری و محتوای ایدئولوژیک انقلاب، امری دفاعی و تصادفی نبود، بلکه انتخابی بود که در فرآیند مبارزات ملت ایران در تاریخ ۲۰۰ ساله معاصر و در بستر آزمون رهبران و شیوه‌های مختلف سیاسی و مبارزاتی به دست آمد. حکومت قاجار که در اوج ناتوانی بلاد اسلامی در ایران پاگرفت، به دلیل ماهیت قبیله‌ای و بی‌دانشی خود، همراه با تهاجم بی‌سابقه فرهنگی، سیاسی و نظامی غرب به ایران، موجبات فروپاشی کامل دولت حاکم بر کشور اسلامی ایران را فراهم ساخت. قاجارها در گردونه سیاسی دو دولت روس و انگلیس، دستاوردهای عظیم تمدن و عزت اسلامی را به تاراج دادند و با بی‌رمقی کامل، سرزمین‌ها و ذخایر فرهنگی - اقتصادی کشور را تسلیم آن دو دولت کردند. روحانیت و علمای اسلام، بعد از یک دوره مبارزات فکری و در پس غلبه اصولیون بر اخباریون، رویاروی جریانی شدند که اینک در قالب استعمار به استعمار و استحاله امت اسلام پرداخته بود. جنگ‌های اول و دوم ایران و روس در عهد فتحعلی شاه، اولین میدان آزمون روحانیت شیعه بود که حضور و ظهور خیره کننده علما در میادین نبرد، حیات زنده و پویای آنان را نوید می‌داد، اما حکومت ناتوان و ضعیف قاجار، نه تنها از این ظرفیت استفاده نکرد، بلکه با کارشکنی و تخطئه، عملاً مبارزات علما ضعیف شد...»

در این مقال در صدد یافتن پاسخ به این پرسش هستیم که شخصیت سیاسی امام خمینی چگونه شکل گرفت؟ چه دادوستد و دیالکتیکی میان وی و روزگارش شکل گرفت؟ ایشان روزگار خود را چگونه می‌دید؟ چه تأثیری از آن پذیرفت و خود را چگونه روایت می‌کرد؟ این امر با مراجعه با تصریحات ایشان و قرائن تاریخی موجود مورد بررسی قرار گرفته است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید آید.

■ ■ ■

■ **بستر اول**

سیدروح‌الله خمینی در ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ ق برابر با ۳۱ شهریور ۱۲۸۱ ش، یعنی چهار سال پیش از نهضت مشروطیت، در روستای خمین (کمره) متولد شد. همزمان با دوران کودکی او، عرصه سیاست و اجتماع کشور، درگیر کش مکش ها و بحران‌های خاص یکی از مهم ترین تحولات تاریخ معاصر بود. همانگونه که خواهیم دید در سال های بعد که او به تدریج وارد دوران بلوغ شد، از این کشمکش ها و بحران ها و فرجام این رویدادها، آگاهی بایسته یافت و متأثر شد.

■ **شهادت پدری ظلم ستیز**

او کمتر از پنج ماه سن داشت که پدر خود را از دست داد. به مرور که بزرگ تر شد، آگاه شد که پدرش ایدئولوژیک انقلاب، امری دفاعی و تصادفی نبود، بلکه انتخابی بود که در فرآیند مبارزات ملت ایران در تاریخ ۲۰۰ ساله معاصر و در بستر آزمون رهبران و شیوه‌های مختلف سیاسی و مبارزاتی به دست آمد. حکومت قاجار که در اوج ناتوانی بلاد اسلامی

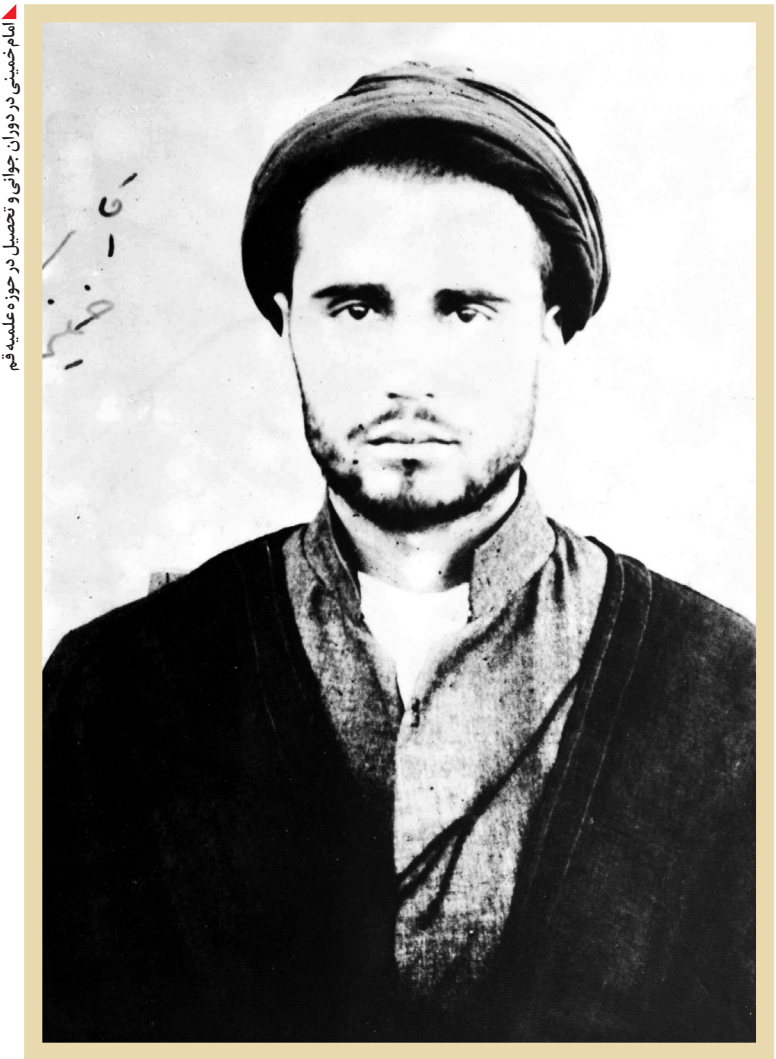
در ایران پاگرفت، به دلیل ماهیت قبیله‌ای و بی‌دانشی خود، همراه با تهاجم بی‌سابقه فرهنگی،

سیاسی و نظامی غرب به ایران، موجبات فروپاشی کامل دولت حاکم بر کشور اسلامی ایران را فراهم ساخت. قاجارها در گردونه سیاسی دو دولت روس و انگلیس، دستاوردهای عظیم تمدن و عزت اسلامی

را به تاراج دادند و با بی‌رمقی کامل، سرزمین‌ها و ذخایر فرهنگی - اقتصادی کشور را تسلیم آن دو دولت کردند. روحانیت و علمای اسلام، بعد از یک دوره مبارزات فکری و در پس غلبه اصولیون بر اخباریون، رویاروی جریانی شدند که اینک در قالب استعمار به استعمار و استحاله امت اسلام پرداخته بود. جنگ‌های اول و دوم ایران و روس در عهد فتحعلی شاه، اولین میدان آزمون روحانیت شیعه بود که حضور و ظهور خیره کننده علما در میادین نبرد، حیات زنده و پویای آنان را نوید می‌داد، اما حکومت ناتوان و ضعیف قاجار، نه تنها از این ظرفیت استفاده نکرد، بلکه با کارشکنی و تخطئه، عملاً مبارزات علما ضعیف شد...»

تاریخ

تاریخ ۶۰۰۸۵۲۳



نظری بر ۲ بستر شکل‌گیری شخصیت سیاسی امام‌خمینی(ره)

من از بچگی در جنگ بودم مارا از چه می ترسانند!

عنوان یک سیدمجتهد شیعه، مورد توجه مردم و مستضعفین منطقه قرار گرفت و در مقابل خوانین، حکام ظالم و اشرار متجاوز به حقوق مردم، ایستادگی

و مقاومت می کرد و در این راه، حتی مدتی بازداشت شد. سیدروح‌الله همانگونه که در جوانی نیز شاهد بود، در سنین کودکی شنید که در گذشته نیز به دلیل ناامنی و بر اثر ضعف و ناتوانی حکومت، عموم مردم اجباراً مسلح شده و در برابر متجاوزین از خود دفاع می کردند و در آن اوضاع خانه آنان نیز به مثابه سنگرگاه سیدمصطفی و یارانش بوده و بارها به صحنه کارزار تبدیل شده است. سرانجام سیدمصطفی در ۴۲ سالگی در جریان مقابله با ستمگری‌های مکرر خوانین به قتل رسید.

او همچنین آگاه شد که جد اعلاّی وی «سید دین علی شاه» نام داشت و از علمای اشراف‌پرو بود، برای تبلیغ اسلام رهسپار مناطق هند و کشمیر شده بود و به دنبال ناامنی منطقه و هجوم مخالفین، در آن منطقه به شهادت رسید. بی‌شک شهادت ایشان که به عنوان خاطره‌ای برجسته‌از فعالیت‌های تبلیغی جدش در بین خانواده و وابستگان مطرح می‌شد، در تکوین شخصیت این کودک و تقویت روحیه ظلم ستیزی در او تأثیر می‌گذاشت. کشته‌شدن پدر چنان در روح و روان «سیدروح‌الله» تأثیر گذاشت که برای زنده نگهداشتن نام پدر و تجلیل از مقام وی، به هنگام گرفتن شناسنامه، شهرت مصطفوی را برای خود برگزید و حتی بعدها با تولد اولین فرزند دُکُور خود به احترام والد شهید، نام مصطفی را بر او گذارد. افرادی که سال‌ها از نزدیک با پدر مجاهد روح‌الله ارتباط داشته و از شاگردان وی به شمار رفته و درباره زندگی و عملکرد او تحقیق کرده‌اند نیز معتقدند که ایشان از همان خردسالی، آنگذر از مردم ستم‌دیده دفاع کرده و در آن راه مقاومت کرده بود که جانش را بر سر آن گذاشت و در جوانی به دست آن دُزخیمان به شهادت رسید. این خاطره در دناک در تکوین شخصیت کودکی کم سن و سال، با هوش و

استعدادی خدادادی نیز اثر مثبت و راستخی داشته که در تمام عمر روی اندیشه او تأثیر پخشیده بود.

■ **شاهد تهاجم و تجاوز اشرار**

افزون بر مسئله قتل جد اعلا و پدر سیدروح‌الله، او در دوران طفولیت خود، بارها شاهد فساد و ظلم حکومت و تهاجمات و تجاوزات اشرار و غارت اموال مردم و کشتار آنان بوده است. هرج و مرج، ناامنی، ظلم و اجحاف از شاخص‌های جامعه در دوران پسامشروطیه بود. او هنگامی که در سال‌های پایانی عمر به خاطرات تلخ آن دوران و رویدادهای مقطع جوانی خود می‌پردازد، در واقع آشکار می‌سازد که آن حوادث، چگونه همواره ذهن این کودک را به خود مشغول می‌داشت و پس از دهها سال، همچنان در عمق روح و جان وی حضور داشته و در جهت‌گیری‌های نظری و عملی وی تأثیر گذاشته‌اند. این سخنان وی، به خوبی شاهد این مدعاست: «ما که رُژم‌های سابق را دیدیم و من که از زمان قدرت قاجاریه و بعد هم قدرت رضاخان و ادنایش و اولادش شاهد این کشور بودم و دیدم که یک حکومت جزّ در یک بلد کوچک با مردم چه می‌کرده است. دست مردم به یک حکومتی که مال یک ده بود، با یک قصبه بود، نمی‌رسید. مردم از دور حشمت او را می‌دیدند، آنها وقتی که بیرون می‌آمدند، به مردم کار نداشتند، اکتال به سرنیزه بود...»

ایشان در همین زمینه، وجه دیگری از مدیریت کشور در دوران نوجوانی خود را که فروش و اجاره دادن مناصب حکومتی بود و به فساد حکومت و ظلم به مردم می‌انجامید، مطرح کرده و می‌گوید: «این را می‌کردند، اجاره می‌دادند به آنها، یعنی این آدم باید مثلاً ۱۰ هزار تومان آن وقت بدهد، به این کسی که باید این را سر آن کار بگذارد، نخست وزیرش کند، یا صدر اعظمش باید اینقدر بدهد که برود استاندار آذربایجان بشود. این آنجا که می‌رفت، چون اجیر است و این قدر داده، باید دو مقابل آنجا بگیرد یا

بیشتر. تا اینکه هم خوب مال الاجاره را بدهد و هم نفع ببرد. وضع اینطور بود که اجاره‌بندی بود. آذربایجان چون بزرگ‌تر بود، زیادت، همدان چون کوچک‌تر بود، کمتر، اما همه روی یک اجاره بندی تعیین می‌شد، یا فرض کنید که فرماندار تعیین می‌شد...»

همچنین فساد حکومت و ضعف مدیریت در آن ایام، باعث شد تا علاوه بر حکام محلی، یایغان و گردنکشان محلی نیز دائماً در حال غارتگری و تاخت و تاز به شهرها و روستاها باشند و امنیت را از زندگی مردم سلب کنند. در چنین اوضاعی، مردم پناهگاهی جز منازل علمای نافذ نداشتند و این منازل پناهگاه مردم در مقابل هجوم اشرار و محل مراجعه آنان بود. خانه اجدادی سیدروح‌الله در خمین نیز چنین جایگاهی داشت. بنابراین او که در آن زمان سنین نوجوانی را طی می‌کرد، شاهد بسیاری از مشکلات و گرفتاری‌های مردم بود و ذهن مستعد وی را به تأمل وامی‌داشت. ایشان به مناسبتی در این باره چنین می‌گوید: «از زمان احمدشاه یادم است که ما مبتلا بودیم به دردی‌ها. مبتلا بودیم به این اشخاصی که می‌آمدند، مثل رجبعلی و مثل آن نایب حسین کاشی و مثل آن میرزا و اینها که شما حالا اسم‌های‌شان را هم شنیدید، می‌آمدند غارت می‌کردند، دهاتی که ما در آن بودیم، غارت می‌کردند. اصل حکومت در کاشان نمی‌توانست کاری بکند، همایش این غارت‌گرا بودند. غارت‌گرا آنجا غارت می‌کردند، همه کارها را انجام می‌دادند...»

■ **خودم تفنگ داشتم و به سنگرها سرکشی می‌کردم!**

تجاری که بدان اشارت رفت، آن هم در آن سن و سال، در تکوین شخصیت روح‌الله نوجوان چنان تأثیر گذاشت که پس از دهها سال هنگامی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی نظام سلطه و قدرت‌های جهانی بر تهدیدات خود علیه کشور و نظام جمهوری اسلامی افزودند، با تکیه بر سوابق مبارزاتی و ظلم ستیزی ایام جوانی خود، در پاسخ به آن تهدیدها اینگونه واکنش نشان می‌دهد: «کی را می‌ترسانند؟ من از بچگی در جنگ بودم، تا حالا نگفتم، ما مورد هجوم زلفی‌ها بودیم، مورد هجوم رجبعلی‌ها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریباً اوایل شاید بلوغم بود، بچه بودم، دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل ما و اینها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آنجا می‌رفتم سنگرها را سرکشی می‌کردیم، اینها از چی ما را می‌ترسانند!...»

■ **جنگ جهانی اول ارتباط با سیدمحمد کمره‌ای و...**

در حالی که کشور دستخوش بحران‌ها و ناپسمانی‌های ناشی از نهضت مشروطیت بود، در اوت ۱۹۱۴ ق رمضان ۱۳۳۲ جنگ جهانی اول آغاز شد. نقض بی‌طرفی و اشغال نظامی کشور به وسیله طرفین جنگ، بر وخامت اوضاع افزود. منطقه کمره (خمین) زادگاه سیدروح‌الله نیز از آتش این جنگ بی‌نصیب نماند. او که در آن ایام سنین نوجوانی (۱۳ سالگی) را سپری می‌کرد، شاهد بود که قوای ۱۰ هزار نفری روس، با عبور از مرزهای شمالی کشور وارد مناطق مرکزی شدند تا با پیوستن به نیروهای انگلیسی از نفوذ و پیشروی آلمان‌ها در مناطق مرکزی کشور جلوگیری کنند. در همین هنگام تعدادی از سسولان و رجال سیاسی که برای مقابله با تهدیدهای روس به اروپای غربی تهران کمیته دفاع ملی تشکیل داده بودند، ناگزیر شدند تهران را ترک کرده و به کرمانشاه مهاجرت کنند. قوای روس در تعقیب میلیون مهاجر و جلوگیری از پیوستن دولت مهاجرت این کشور بودم و دیدم که یک حکومت جزّ را به قم، ساوه و اراک انتقال دادند و در سال ۱۳۳۶ ق ۱۲۹۴ ش، وارد منطقه سلطان‌آباد و خمین شدند. آنان در کنار امامزاده ابوطالب چادر زدند و به ارواحی سفت یا هشت روز، در آن منطقه ماندند. کمیته ملی در مسیر مهاجرت به کرمانشاه از خمین عبور کرده و حتی مدتی را در این شهر اقامت داشت. طبق اسناد موجود، شاخه‌ای از این کمیته به فرماندهی نصرالله سرار در حشمت، در خمین تشکیل شد و چیزی نگذشت که فوج کمره به استعداد ۴۰۰ نفر در نزدیکی ساوه با قوای روس به نبرد پرداختند. بدین ترتیب، خمین به گذرگاه و محل تلاقی دستجات مختلف نظامی، اعم از داخلی و خارجی تبدیل شد و شاهد حوادث گوناگونی بود. در میان اعضای کمیته ملی که افراد برجسته‌ای از سیاستداران ایران همچون آیت‌الله سیدحسن مدرس می‌یاد و حضور داشتند، شخص مهم دیگری از شخصیت‌های با نفوذ تهران و از اعضای برجسته حزب دموکرات به نام سیدمحمد کمره‌ای نیز حضور داشت. ایشان با خانواده سید مصطفی، پیوند نزدیک داشت و شوهر دختر عمه سیدروح‌الله بود. به دلیل همین پیوند بود که کمره‌ای برای گرفتن حکم قصاص قاتلان سیدمصطفی از حکومت مرکزی، تلاش فراوان کرد. حضور سیدمحمد کمره‌ای در تهران و ارتباط گسترده وی با رجال دولتی، ملی و انقلابی و کسب اطلاعات و اخبار از سوی وی از یک سو و پیوندی که با فرزندان سیدمصطفی (سیدمرتضی و سیدروح‌الله) داشت از سوی دیگر موجب شده بود که در آن ایام، وی عملاً باعث انتقال اخبار و تحلیل‌های سیاسی از تهران به خمین و اعضای خانواده سیدمصطفی شود و نقش مهمی در ارتقای آگاهی و دانسته‌های سیاسی آنان داشته باشد. براساس مندرجات دفتر خاطرات سیدمحمد کمره‌ای، وی در فاصله زمانی ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۵ تا ۱۷

سید محمد خمینی در دوران جوانی و کنار تنی چند از دوستان



روزنامه جوان | شماره ۱۳۳۲

جمادی‌الثانی ۱۳۳۷، تعداد ۱۹ فقره نامه به کمره و برای سیدمرتضی فرستاده است. در همان زمان با بستگان و نزدیکان وی، به این شرح مکاتباتی داشته است: یک مورد با آقا نورالدین (برادر)، ۱۰ مورد با آخوند ملامحمدجواد (عموی مادر و شوهر عمه)، ۱۳ مورد با حاج میرزا رضا ششور خواهر، یک مورد با حاجی آقا صدرا (پسر عمه)، یک مورد با امیرزا عبدالمحمد معروف به امام جمعه (پسر عمه)، چهار مورد با میرزا عبدالحسین احمدی (دایی)، یک مورد با میرزا محمد مهدی احمدی (دایی)، به طور طبیعی در این مکاتبات، اطلاعات و آگاهی‌هایی می‌مبادله می‌شده است.

کمره‌ای برای کمک به مهاجرت ملیون، در ششم محرم ۱۳۳۴، تهران را به قصد خمین ترک کرد و به مدت سه ماه، در این منطقه اقامت داشت. حضور سه ماهه وی در خمین موجب شد که بستگان وی از جمله فرزندان سیدمصطفی، از نزدیک باو دیدار داشته و از مسائل مهم مملکتی مطلع شوند. ارتباط وی با فرزندان سیدمصطفی بعدها نیز ادامه یافت. برای نمونه، سال‌ها بعد هنگامی که سیدمرتضی یک جنبش اعتراضی ضدحاکم خمین را رهبری می‌کرد، کمره‌ای در تهران اعتراض اهالی خمین را به گوش رئیس‌الوزرا و وزیر داخله رساند و حتی موضوع را به روزنامه‌ها کشاند و موفق شد که حکمی را به نفع سیدمرتضی و علیه زائدآدم‌های خمین بگیرد. بدین ترتیب سیدروح‌الله در دوران جوانی، در معرض آخرین اخبار و رویدادهای سیاسی ایران قرار گرفت و حضور تلخ اجانب در خاک ایران را نیز شاهد بود. بنابر آنچه گفته شد، زندگی مجاهدانه اجداد سیدروح‌الله و شهادت دو تن از آنان یعنی «سیددین علی‌شاه» و «سیدمصطفی» و ناپسمانی وضع حکومت و جامعه در آن دوران دوران تولد و نوجوانی ایشان - که مقارن با دوران بحرانی پس از نهضت مشروطیت و جنگ جهانی اول بود- در تکوین شخصیت و اندیشه و رفتار سیاسی و اجتماعی وی نقش به‌سزایی داشته و چنان در تار و پود فکری وی رسوخ یافته بود که او را مستعد چاره اندیشی برای دفاع همه جانبه از مستضعفین و مردم مظلوم و اصلاح و تغییر وضع موجود کرد.

■ **بستر دوم**

سیدروح‌الله در همان سال‌هایی که شاهد تحولات پس از مشروطه و جنگ جهانی اول بود، به فراگیری دانش نیز اشتغال داشت. او ابتدا در مکتب‌خانه ملاابوالقاسم، خواندن و نوشتن و قرائت قرآن و ادعیه و متون رایج مکتب‌خانه را فرا گرفت و سپس از آن، دروس ابتدایی را نزد آقا شیخ جعفر و میرزا محمود افتخار العلما شروع کرد. در همین زمان با این دروس، مقدمات دروس دینی را نزد حاج میرزا مهدی دابی خود و منطق را نزد حاج میرزاجنقی خمینی ششور خواهر و پسر عموی مادرش آغاز کرد و در ادامه سیوطی و شرح باب حشر و بخشی از مطلق را نزد برادر بزرگ تر خود سیدمرتضی آموخت. در همین سال‌ها او که در چند ماهگی پدر خود را از دست داده بود، در سن ۱۵ سالگی مادر خود را نیز از دست داد. با این حال به تحصیلات ادامه داد و در سال ۱۳۳۹ ق، در سن ۱۹ سالگی برای تکمیل تحصیلات، عازم حوزه علمیه اراک شد. حوزه علمیه‌اراک در آن سال‌ها با مدیریت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری (۱۲۷۶ -۱۳۵۵ ق)، از شاگردان میرزا حسن شیرازی و آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری رونق یافته بود، اما چند ماهی از حیات سیدروح‌الله به اراک نگذشته بود که آیت‌الله وارد تهران شد و در اوج علمای قم و در اواخر رجب ۱۳۴۰ ق، همزمان با نوروز ۱۳۰۰ ش و کمتر از یک ماه پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به قم هجرت کرده و حوزه علمیه آن شهر را تأسیس کرد. سیدروح‌الله نیز در همین ایام، به قم مهاجرت کرده و در حجره‌ای در مدرسه دارالشفا اقامت گزید و به تحصیل ادامه داد. او در قم باقیمانده مطول را نزد ادیب تهرانی موسوم به آقا میرزا حسن علمای قم و سطوح را نزد آیات سیدمحمدتقی خوانساری و آقا میرزا سیدعلی یشری کاشانی فراگرفت و سرانجام به درس خارج آیت‌الله حائری رفت و عمده تحصیلات خارج را در محضر ایشان فراگرفت. افزون بر دروس رایج حوزه، او فلسفه اسلامی را نزد آیت‌الله حاج‌سید ابوالحسن قزوینی، عروض و قوافی و فلسفه غرب و فلسفه تکامل داروین را نزد حاج‌شخیخ محمدصاضحیانی مسجد شاهی، ریاضیات را نزد آقا میرزاعلی‌اکبر یزدی و عرفان را نزد آقا میرزا محمدعلی شهاب‌آبادی فرا گرفت.

در واقع دوران تحصیل سیدروح‌الله با رحلت آیت‌الله حائری پایان می‌یابد و ایشان که در همان ایام تحصیل، تألیف برخی آثار خود را آغاز کرده بود، در فاصله در گذشت مؤسس حوزه قم در سال ۱۳۱۵ ش، تا سال ۱۳۲۴ که آیت‌الله بروجردی (۱۲۴۰ -۱۲۵۴ ش) به عنوان مرجع تقلید به قم آمد نیز افزون بر تألیف با هم‌درسان خود به مباحثه، مطالعه و تدریس فلسفه و عرفان و اخلاق و سطوح عالیه فقه و اصول پرداخت. در دوران تحصیل سیدروح‌الله در قم که همزمان با دوره پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تأسیس سلسله پهلوی و سلطنت رضاشاه بود، رویدادهای مهمی در ایران و غرب آسیا به ویژه در عراق رخ داد که باعث شد قم به کانون مهم آدم و شد حضور شخصیت‌های علمی و تحولات سیاسی کشور تبدیل شود. حضور این شخصیت‌ها و وقوع آن رویدادها، در تعمیق آگاهی سیاسی و تکامل شخصیت ایشان و حتی در برداشت‌های علمی و جهت دهی به استنباطات و آرای فقهی و اصولی و سرانجام در رفتار سیاسی وی در دهه‌های بعد و تا پایان عمر تأثیر جدی گذاشت.